پشتیبانیِ انسانی و مالی برای کودتاے یہود
در سال یازدهم هجری

شب نهم محرّم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه
اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام .

«السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّـهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ، الْمُطيعُ للهِ وَلِـرَسُولِهِ وَلِأَميرِالْمُؤْمِنينَ، وَالْحَسَنِ والْحُسَيْنِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ، السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوانُهُ، وَعَلى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، أَشْهَدُ وأُشْهِدُ اللهَ أَنَّـكَ مَضَيْتَ عَلى ما مَضى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجاهِدُونَ فى سَبيلِ اللهِ، الْمُناصِحُونَ لَهُ فى جِهادِ أَعْدائِهِ، الْمُبالِغُونَ فى نُصْرَةِ أَوْلِيائِهِ، الذّابُّونَ عَنْ أَحِبّائِهِ، فَجَزاكَ اللهُ أَفْضَلَ الْجَزاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزاءِ، وَأَوْفَرَ الْجَزاءِ، وَأَوْفى جَزاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفى بِبَيْعَتِهِ، وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَأَطاعَ وُلاةَ أَمْرِهِ، أَشْهَدُ أَنَّـكَ قَدْ بالَغْتَ فِي النَّصيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غايَةَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَكَ اللهُ فِي الشُّهَداءِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْواحِ السُّعَداءِ، وَأَعْطاكَ مِنْ جِنانِهِ أَفْسَحَها مَنْزِلاً، وَأَفْضَلَها غُرَفاً، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فى عِلِّيّينَ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَداءِ وَالصَّالِحينَ، وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفيقًا. أَشْهَدُ أَنَّـكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَ أَنَّـكَ مَضَيْتَ عَلى بَصيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ، مُقْتَدِياً بِالصَّالِحينَ، وَمُتَّبِعاً لِلنَّبِيّينَ، فَجَمَعَ اللهُ بَيْنَنا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيائِهِ فى مَنازِلِ الْمُخْبِتينَ، فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ. ... السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبّاسَ ابْنَ أَميرِالْمُؤْمِنينَ، السَّلامُ عَلَيْـكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَوَّلِ الْـقَوْمِ إِسْلاماً، وَأَقْدَمِهِمْ إِيماناً، وَأَقْوَمِهِمْ بِدينِ اللهِ، وَأَحْوَطِهِمْ عَلَى الْإِسْلامِ، أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ للهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَخيكَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُواسى، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحارِمَ، وَانْتَهَكَتْ حُرْمَةَ الْإِسْلامِ، فَنِعْمَ الصّابِرُ الْمُجاهِدُ، الْمُحامِى النّاصِرُ، وَالْأَخُ الدّافِعُ عَنْ أَخيهِ، الْمُجيبُ إِلى طاعَةِ رَبِّهِ، الرّاغِبُ فيما زَهِدَ فيهِ غَيْرُهُ، مِنَ الثَّوابِ الْجَزيلِ، وَالثَّناءِ الْجَميلِ، وَأَلْحَقَكَ اللهُ بِدَرَجَةِ آبائِكَ فى جَنّاتِ النَّعيمِ، اللّهُمَّ إِنّى تَعَرَّضْتُ لِزِيارَةِ أَوْلِيائِكَ، رَغْبَةً فى ثَوابِكَ، وَرَجاءً لِمَغْفِرَتِكَ وَجَزيلِ إِحْسانِكَ، فَأَسْأَلُـكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرينَ، وَأَنْ تَجْعَلَ رِزْقى بِهِمْ دارًّا، وَعَيْشى بِهِمْ قارًّا، وَزِيارَتى بِهِمْ مَقْبُولَةً، وَحَياتى بِهِمْ طَيِّبَةً، وَأَدْرِجْنى إِدْراجَ الْمُكْرَمينَ، وَاجْعَلْنى مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مِنْ زِيارَةِ مَشاهِدِ أَحِبّائِكَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً، قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ، وَسَتْرَالْعُيُوبِ، وَكَشْفَ الْكُرُوبِ، إِنَّـكَ أَهْلُ التَّقْوى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

«سلام بر تو ای بندهٔ شایستهٔ مطیع خدا و رسولش و مطیع امیرمؤمنان و حسن و حسین - که درود خدا و سلامش بر آنان باد - . سلام بر تو و رحمت خدا و برکاتش و آمرزش و رضوانش بر تو و بر روح تو و بدنت باد. من شهادت می‌دهم و خدا را نیز به شهادت می‌گیرم که براستی تو به همان راهی رفتی که جنگجویان بدر رفتند و به همان راهی رفتی که مجاهدانِ راه خدا و خیرخواهان او در رویارویی با دشمنانش و نیز آنانی

رفتند که در یاری اولیای خدا و دفاع از دوستانش از هیچ کوششی فروگذار نکردند. پس خداوند تو را پاداش دهد؛ به بهترین پاداش و بیشترین پاداش و شایان‌ترین پاداش و کامل‌ترین پاداشی که به هریك از افرادی می‌دهند که به بیعتش با او، وفا کرد و دعوتش را پذیرفت و از اولوالامر او اطاعت کرد. شهادت می‌دهم که براستی تو تمام کوشش خود را در خیرخواهی بکار بردی و نهایت تلاش خود را در این راه مبذول داشتی. پس، خدا تو را در زمرهٔ شهیدان برانگیزد و روح تو را با ارواح نیکبختان قرار دهد و عطا کند به تو از بهشت خویش، فراخترین منزل را و بهترین غرفه‌ها را و نامت را در علیین، در بالاترین جایگاه‌ها، بالا برد و تو را با انبیا و صدّیقان و شهیدان و شایستگان محشور سازد و آنان چه نیکو رفیقانی هستند. شهادت می‌دهم که براستی تو سستی نکردی و هرگز کوتاهی ننمودی و شهادت می‌دهم که تو از روی بصیرت و بینایی کامل در این راه رفتی؛ به مردم شایسته اقتدا کردی و از پیامبران تبعیت نمودی. پس خداوند، میان ما و تو و رسولش و دوستانش را در جایگاههای آنانی جمع سازد که به حق تن داده‌اند زیرا که او مهربانترینِ مهربانان است. سلام بر تو ای ابوالفضل العباس فرزند امیرمؤمنان. سلام بر تو ای فرزند سید الاوصیاء. سلام بر تو ای فرزند نخستین فردی که مسلمان شد و جلوترین کسی که ایمان آورد و سلام بر تو ای فرزند محکمترین و ایستاترینِ مردم، نسبت به دین خدا و با احتیاط‌ترین افراد در بارهٔ اسلام. شهادت می‌دهم که تو بخوبی در بارهٔ خدا و رسولش و در بارهٔ برادرت خیرخواهی کردی. پس، تو چه نیکو برادر همدردِ از جان گذشته‌ای هستی. خدا لعنت کند مردمی که تو را کشتند و خدا لعنت کند مردمی که به تو ستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که حرمت تو را حلال شمردند و پایمال کردند و خدا لعنت کند آنانی را که به این وسیله حرمت اسلام را دریدند. پس تو چه نیکو شکیبای مجاهد و حامی و یاور و چه نیکو برادری هستی که از برادرش دفاع می‌کند و چه نیکوفردی هستی که به اطاعت پروردگارش پاسخ مثبت می‌دهد و چه نیکوفردی هستی که به پاداش بسیار و ستایش زیبایی که دیگران از آن کناره گیری می‌کنند مشتاق است. و خدا تو را به درجهٔ پدرانت در بهشتهای پرنعمت ملحق سازد. خدایا من اقدام به زیارت دوستانت کردم بخاطر اشتیاقی که در پاداش نیك تو دارم و به امید آمرزشت و احسان بسیار زیاد تو؛ پس از تو می‌خواهم که - اولاً - بر محمد و آل پاکش درود فرستی و ثانیاً - روزیم را بواسطهٔ ایشان به وفور برایم بارانی و زندگی‌ام را بوسیلهٔ آنان ثابت و مستقر سازی و زیارتم را بخاطر آنان بپذیری و حیاتم را بواسطهٔ آنان طیب و دل پسند کنی و مرا در زمرهٔ افرادی قرار دهی که گرامی داشته شده‌اند و مرا از جمله کسانی قرار دهی که وقتی از زیارتِ زیارتگاه‌های دوستانت باز می‌گردد رستگار و کامیاب و مستوجبِ آمرزشِ گناهان و پوشیدن عیبها و برطرف شدن گرفتاریهاست. براستی که تو شایستهٔ آن هستی که تقوای تو را پیشه کنند و براستی که تو اهل آمرزشی».

*****

علمای عامه در مقابله با کتاب خدا ﷻ، نظرهای بسیاری را در موردِ ملکیت و عدم ملکیتِ پیامبر

رحمت ﷺ نسبت به «**غنایم**» و «**خمسِ آنها**» و یا «**بخشی از خمسِ آنها**»، ارائه کرده‌اند و به نظر می‌رسد که دیگر صفر تا صدِ سهم پیامبر خدا ﷺ، در این مکاتب روشن شده باشد! اکنون و بعد از تعیینِ تکلیفِ سهم پیامبر رحمت ﷺ، نوبت به تعیینِ تکلیفِ سهمِ «**ذو القربی**» می‌رسد.

نظرهای مختلفی در مورد «حقّ ذو القربی» و چگونگی تقسیم آن وجود دارد که به هیچ عنوان قابل جمع نیست. احمد حنبل با نقل روایتی، اعلام کرده است که پیامبر رحمت ﷺ اختیار این حق و چگونگی تقسیم آن را در زمان حیات خودش نیز به دست امیر مؤمنان علیه‌السلام سپرده بود:

«... عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ أَبِی لَیْلَی، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیًّا یَقُولُ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَفَاطِمَةُ، وَالْعَبَّاسُ، وَزَیْدُ بْنُ حَارِثَةَ، عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: یَا رَسُولَ اللهِ! کَبِرَ سِنِّی، وَرَقَّ عَظْمِی، وَکَثُرَتْ مُؤْنَتِی. فَإِنْ رَأَیْتَ یَا رَسُولَ اللهِ! أَنْ تَأْمُرَلِی بِکَذَا وَکَذَا وَسْقًا مِنْ طَعَامٍ، فَافْعَلْ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نَفْعَلُ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: یَا رَسُولَ اللهِ! إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تَأْمُرَ لِی کَمَا أَمَرْتَ لِعَمِّكَ، فَافْعَلْ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نَفْعَلُ ذَلِكَ. ... قَالَ: فَقُلْتُ أَنَا: یَا رَسُولَ اللهِ! إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تُوَلِّیَنِی هَذَا الْحَقَّ الَّذِی جَعَلَهُ اللهُ لَنَا فِی کِتَابِهِ مِنْ هَذَا الْخُمُسِ، فَأَقْسِمُهُ فِی حَیَاتِكَ کَیْ لَا یُنَازِعَنِیهِ أَحَدٌ بَعْدَكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: نَفْعَلُ ذَاكَ. فَوَلَّانِیهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ. فَقَسَمْتُهُ فِی حَیَاتِهِ. ثُمَّ وَلَّانِیهِ أَبُوبَکْرٍ فَقَسَمْتُهُ فِی حَیَاتِهِ. ثُمَّ وَلَّانِیهِ عُمَرُ فَقَسَمْتُ فِی حَیَاتِهِ. حَتَّی کَانَتْ آخِرُ سَنَةٍ مِنْ سِنِی عُمَرَ. فَإِنَّهُ أَتَاهُ مَالٌ کَثِیرٌ».[1]

«... از عبد الرّحمان بن ابو لیلی نقل است که گفت: من از امیر مؤمنان علی شنیدم که می‌گفت: من و فاطمه و عباس و زید بن حارثه در نزد پیامبر خدا ﷺ گرد آمده بودیم که عباس گفت: ای رسول خدا! سِنّم زیاد و استخوانم ضعیف شده و هزینه‌هایم بالا رفته است. ای رسول الله! **اگر موافق باشی فرمان بده تا به مقدار چنین و چنان «وسقِ» طعام به من بدهند.** رسول خدا ﷺ فرمود: چنین می‌کنیم. پس از آن فاطمه گفت: ای رسول خدا! **اگر موافق باشی برای من نیز به همان صورتی که برای عمویت فرمان دادی، فرمان بده.** رسول خدا ﷺ گفت: ما چنین می‌کنیم. ... راوی (=**حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام**) گفت: گفتم: ای رسول خدا! **اگر موافق هستی مرا بر حقی که خدا برای ما در کتابش از این خمس قرار داده است، امیر کن تا من آن را در زمان حیاتت تقسیم کنم تا بعد از تو هیچ فردی در مورد آن با من منازعه نکند.** رسول خدا ﷺ فرمود: ما چنین می‌کنیم. **پس از آن رسول خدا ﷺ مرا بر آن حق امیر ساخت و من در زمان حیات او آن را تقسیم کردم.** بعد از رسول خدا، **ابو بکر مرا امیر ساخت و من در زمان او آن را تقسیم کردم و بعد از ابو بکر، عمر**

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۲/ ۷۵).

مرا امیرساخت و من در زمانش تقسیم کردم تا آن که به سال آخر عمر عُمر رسید. در آن موقع مال زیادی به دست او رسید».

این روایت که در ظاهر، روایتی به نفع «اهل البیت علیهم‌السلام» و به نفعِ «ذو القربی» و به نفع امیرمؤمنان علیه‌السلام است، روایتی سراسر ظلم است و حکایت از ستمِ بزرگی دارد که به خاندانِ وحی علیهم‌السلام و به ویژه به حضرت صدیقهٔ مطهره علیهاالسلام روا داشته شده است!

«بر این اساس، حضرت زهرای مطهّره علیهاالسلام ـ که گویا هیچ حقی در کتاب خدا برای او مشخص نشده است ـ تقاضای آن را دارد تا از راه لطفِ اضافهٔ پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ که هیچ بحثی از حق کتاب خدا و حق «ذو القربی» نیز در آن نیست ـ به چند کیلوگرم گندم و جو و خرما دست یابد! در این میان، سهم امیرمؤمنان علیه‌السلام هم احتمالاً امارتی خیالی بر اموالی خیالی است»!

به هر حال و بر این اساس، پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرمؤمنان علیه‌السلام را بر حقی امیرساخته که آنان در خمس دارند و احتمالاً همان حق «ذو القربی» است.

بنا به تصریح این روایت، این عمل در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در کنار رسول خدا انجام شد تا برای پس از او منازعه‌ای در این مورد وجود نداشته باشد! اما با رحلت یا شهادت خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله گویا تمام انتصابهای او نیز به هم ریخت و امیرمؤمنان با شهادت پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله دوباره نسبت به آن حقوق، مسؤولیت خودش را از دست داد! بر اساس این روایت، البته امیرمؤمنان علیه‌السلام در زمان ابو بکر و عمر نیز به همین سمت دست یافت اما نه به آن دلیل که پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله او را امیرساخته بود و نه به آن دلیل که بنا بود دیگر در این مورد منازعه‌ای وجود نداشته باشد، بلکه به آن جهت که ابو بکر و عمر او را برای باری دیگر بر اموالی که هیچ وجود خارجی نداشت، امیرساخته بودند!

وقتی قرار باشد، صاحبان حق از حقوقشان دور شوند، دیگران باید مشخص کنند که سهم «ذو القربی» چیست، به چه مقداری است و به چه افرادی باید برسد؟!

نَسایی در این خصوص چنین آورده است:

«... وَسَهْمٌ لِذِی الْقُرْبَی وَهُمْ بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ بَيْنَهُمُ الْغَنِيُّ مِنْهُمْ وَالْفَقِيرُ. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهُ لِلْفَقِيرِ مِنْهُمْ دُونَ الْغَنِيِّ كَالْيَتَامَى وَابْنِ السَّبِيلِ. وَهُوَ أَشْبَهُ الْقَوْلَيْنِ بِالصَّوَابِ عِنْدِی. وَاللهُ تَعَالَى أَعْلَمُ. وَالصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَالذَّكَرُ وَالْأُنْثَى سَوَاءٌ. لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَقَسَمَهُ

رَسُولُ اللهِ ﷺ فِيهِمْ، وَلَيْسَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ».[۱]

«... و سهمی برای «ذو القربی» است که آنان بنو هاشم و بنو مطلب هستند که این سهم به غنی و فقیر آنان داده می‌شود و گفته شده است که آن سهم برای فقیران آنان است و به اغنیای آنان چیزی داده نمی‌شود مانند یتیمان و ابن سبیل و به عقیدهٔ من، این نظر از میان این دو نظر به نظر درست نزدیکتر است. و خدا عالم است. وکوچک و بزرگ و مرد و زن در این مورد برابرند زیرا که خدای عزو جل، این حق را برای آنان قرار داد و رسول خدا ﷺ نیز میان آنان تقسیمش کرد. و در حدیث نیامده است که او بعضی از آنان را بر بعضی دیگر، برتری داد».

بنا به ادعای نسائی در میان «ذو القربی» هم فقیر است و هم غنی؛ هم مرد است و هم زن، هم بزرگ است و هم کوچک و طبیعتاً باید بحث کرد که سهم هر یک از این افراد، به چه میزان است و گویا هیچ فرقی هم میانِ «القربی»، «ذو القربی» و «ذَوُو القربی» نیست!

در «آیهٔ غنیمت»، قید و قرینه‌ای وجود ندارد که حکم «غنیمت» را به زمان خاصی نسبت داده باشد.

به این سبب، این آیه حکم «غنیمت» را برای همیشهٔ عالم مشخص کرده است اما مدّعیان عمل به احکام قرآن و آنان که ادّعا دارند به احکام قرآن بیش از هر فردی پای بندی دارند، این احکام را فقط برای چند روزی جاری دانسته‌اند و بعد از آن، با ادعای «نسخ» و ادعای تغییر حکم، آنها را از حیّزِ انتفاع خارج کرده‌اند. بعضی از این گروه، حکم کتاب خدا ﷻ را در خصوصِ «غنیمت»، تنها به زمانِ حیات ظاهریِ پیامبر خدا ﷺ مربوط دانسته‌اند و برای بعد از آن، احکام دیگری را از سوی خودشان صادر کرده و آنها را عملی نیز ساخته‌اند و یا از عملیاتی بودنِ آنها دم زده‌اند:

«وَأَمَّا بَعْدَ وَفَاةِ الرَّسُولِ ﷺ، فَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ...: أَنَّهُ يُقْسَمُ عَلَى خَمْسَةِ أَسْهُمٍ، سَهْمٌ لِرَسُولِ اللهِ، يُصْرَفُ إِلَى مَا كَانَ يَصْرِفُهُ إِلَيْهِ مِنْ مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ، كَعُدَّةِ الْغُزَاةِ مِنَ الْكُرَاعِ وَالسِّلَاحِ، وَسَهْمٌ لِذَوِي الْقُرْبَى مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَفُقَرَائِهِمْ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ، وَالْبَاقِي لِلْفِرَقِ الثَّلَاثَةِ وَهُمْ: الْيَتَامَى، وَالْمَسَاكِينُ، وَابْنُ السَّبِيلِ. وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ...: إِنَّ بَعْدَ وَفَاةِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ سَهْمُهُ سَاقِطٌ بِسَبَبِ مَوْتِهِ. وَكَذَلِكَ سَهْمُ ذَوِي الْقُرْبَى، وإنما يعطون لفقرهم، فهو أُسْوَةُ سَائِرِ الْفُقَرَاءِ. وَلَا يُعْطَى أَغْنِيَاؤُهُمْ. فَيُقْسَمُ عَلَى الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ. وَقَالَ مَالِكٌ: الْأَمْرُ فِي الْخُمْسِ مُفَوَّضٌ إِلَى رَأْيِ الْإِمَامِ إِنْ رَأَى قِسْمَتَهُ عَلَى هَؤُلَاءِ فَعَلَ، وَإِنْ رَأَى إِعْطَاءَ بَعْضِهِمْ دُونَ بَعْضٍ، فَلَهُ ذَلِكَ. وَاعْلَمْ أَنَّ ظَاهِرَ الْآيَةِ مُطَابِقٌ لِقَوْلِ

---

۱ سنن النسائی (۷/ ۱۳۴).

الشَّافِعِيّ... وَصَرِيحٌ فِيهِ، فَلَا يَجُوزُ الْعُدُولُ عَنْهُ إِلَّا لِدَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ أَقْوَى مِنْهَا. وَكَيْفَ وَقَدْ قَالَ فِي آخِرِ الْآيَةِ: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ﴾، يَعْنِي: إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ فَاحْكُمُوا بِهَذِهِ الْقِسْمَةِ. وَهُوَ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ مَتَى لَمْ يَحْصُلِ الْحُكْمُ بِهَذِهِ الْقِسْمَةِ، لَمْ يَحْصُلِ الْإِيمَانُ بِاللهِ». [1]

«و اما **بعد از وفات پیامبر خدا** ﷺ، نزد شافعی... به پنج قسمت تقسیم می‌شود، سهمی برای رسول خدا که او در مواردی خرجش می‌کرد که مصالح مسلمانان در آن بود. مانند آماده سازی جنگاوران از نظر ساز و برگ جنگی اعم از اسب و سلاح. و **سهمی برای «ذوو القربی» اعم از اغنیاء و فقرای آنان که در میان آنان به این گونه تقسیم می‌شود که به مردان، دو برابر سهم زنان داده می‌شود** و بقیه میان سه گروه دیگر که یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان هستند ، تقسیم می‌شود. و ابو حنیفه... گفته است که **بعد از وفات رسول خدا ـ علیه الصلاة و السلام ـ سهم او به سبب موتش از بین می‌رود و هم چنین سهم «ذوو القربی». زیرا که به آنان فقط به خاطر فقرشان داده می‌شد و آنان الگوی سایر فقیران هستند و به اغنیای آنان داده نمی‌شود.** و به این جهت، میان یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان تقسیم می‌شود. و مالک گفته است: **موضوع در خمس به نظر امام وابسته است اگر او صلاح دانست که میان این افراد تقسیم کند، تقسیم می‌کند و اگر صلاح دانست که به بعضی از آنان بدهد و به بعضی دیگر ندهد، او این حق را دارد.** و بدان که ظاهر این آیه با نظر شافعی... مطابق است و در آن صراحت دارد و به این خاطر، عدول کردن از آن جایز نیست مگر آن که دلیل جداگانه‌ای قویتر از آیه در کنارش باشد. و **چگونه غیر از این باشد در حالی که در آخر آیه آمده است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ﴾. یعنی اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید بر اساس این تقسیم بندی حکم کنید و این دلالت بر این واقعیت دارد که هر زمان بر اساس این تقسیم بندی حکم نشود، ایمان به خدا حاصل نشده است».**

«چقدر زیباست که این دانشمندان احکام مختلف در موضوعهای مختلف را با یکدیگر تلفیق کرده و پس از جرح و تعدیل، احکام جدیدی را برای «خمس» ساخته و آنها را جاری کرده‌اند و مدافعانی نیز یافته‌اند که نظر آنان را بر سایر نظرها ترجیح می‌دهند اما در میانِ تمامِ این احکام، احکام خدای جهانیان که در کتاب خدا ﷻ **مطرح شده ، جایش خالی است»!**

«چقدر زیباست که این دانشمندان احکام مختلف را در برابر کتاب خدا ﷻ **وضع می‌کنند و در پایان اظهار می‌کنند که: ظاهر این آیه با نظر شافعی... مطابق است و در آن**

---

۱ تفسیر الرازی = مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر (۱۵/ ۴۸۵).

صراحت دارد و به این خاطر، عدول کردن از آن جایز نیست مگر آن که دلیل جداگانه‌ای قویتر از آیه در کنارش باشد. و چگونه غیر از این باشد در حالی که در آخر آیه آمده است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ﴾. یعنی اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید بر اساس این تقسیم بندی حکم کنید و این دلالت بر این واقعیت دارد که هر زمان بر اساس این تقسیم بندی حکم نشود، ایمان به خدا حاصل نشده است»!

صاحب نظرانِ عامه بر این باورند که باید آیات خدا را به دیوار کوبید و یا محترمانه باید آنها را به کناری ریخت! و صد البته که حجتِ آنان در این عمل، عملکردِ ابو بکر و عمر و عثمان است:

«قالَ أصحابُ الرَّأيِ: الْخُمُس بعدَ النَّبِيِّ ﷺ، مَقْسومٌ ثَلاثَةَ أَقْسامٍ: قِسْمٌ لِلْيَتامىٰ، وقِسْمٌ لِلْمَساكينِ وقِسْمٌ لِابْنِ السَّبيلِ. ورَسولُ اللهِ ﷺ لَمْ يُورَثْ، فَسَقَطَ سَهْمُهُ وسَهْمُ ذَوِي الْقُرْبىٰ، وحُجَّتُهُمْ فيهِ مَنْعُ أَبي بَكْرٍ وعُمَرَ وعُثْمانَ لِذَوِي الْقُرْبىٰ».[1]

«صاحب نظران گفته‌اند: بعد از پیامبر خدا ﷺ خمس به سه قسمت تقسیم می‌شود: قسمتی از آن، از آنِ یتیمان است، قسمتی، از آنِ مسکینان و قسمتی نیز از آنِ ابن سبیل است. و از رسول خدا ﷺ ارث برده نمی‌شود به این خاطر، سهم او و سهم ذوی القربی ساقط می‌شود. و حجّتِ آنان در این خصوص، این بود که ابو بکر و عمر و عثمان، سهم «ذوی القربی» را ندادند».

با یک قاعدهٔ ساختگیِ «وَرَسولُ اللهِ ﷺ لَمْ يُورَثْ»، مگر چه مقدار می‌توان آیات خدا را نابود کرد؟! مگر سهمی را که خدا در «خمس» و در «فیء نوعِ دوم» برای «ذو القربی» مشخص کرده از باب ارثِ پیامبر خدا ﷺ مشخص کرده است که چون از رسول خدا ﷺ ارث برده نمی‌شود، سهم «ذو القربی» ساقط می‌شود؟! حقِّ خودِ خدا چطور؟! سهم یتیمان و مسکینان و ابن سبیل چطور؟! آیا سهم هر شش، به سبب این که از رسول خدا ﷺ ارث برده نمی‌شود، ساقط می‌شود؟! بله. و صد البته بله. ساقط می‌شود! چرا؟! چون ابو بکر این گونه کرد و چون عمر این گونه کرد و چون عثمان این گونه کرد! و همان گونه که ملاحظه می‌شود، حجت این جماعت در برابر کتاب خدا ﷻ عملکرد این سه است: «وحُجَّتُهُمْ فيهِ مَنْعُ أَبي بَكْرٍ وعُمَرَ وعُثْمانَ لِذَوِي الْقُرْبىٰ»!

در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ ـ او از دنیا رفته و یا نرفته بود ـ تمام داراییهای او را با همین بهانه و یا با همین ملاک، از ملکیتِ او خارج ساختند و آن گاه که حضرت صدّیقهٔ مطهّره ﷺ برای حقوقِ غصب شده‌اش، اقدام کرد، ابو بکر پس از این ادّعا که از پیامبر خدا ﷺ ارث برده نمی‌شود، ادّعا کرد که او

---

۱ تفسیر ابن عطیة = المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (۲/ ۵۳۰).

در داراییهای پیامبر رحمت ﷺ به همان صورتی عمل می‌کند که خودِ پیامبر در زمان حیاتش عمل می‌کرد:

«... عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتَ النَّبِيِّ ﷺ، أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ، وَفَدَكٍ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ. إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا المَالِ. وَإِنِّي وَاللهِ لاَ أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ. وَلَأَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ. فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا. فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ. فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ...». [1]

«از عایشه نقل است که فاطمه عليها السلام دختر پیامبر ﷺ به نزد ابوبکر فرستاد تا میراثی را که از «فیءِ مدینه» و «فدك» و «باقیماندهٔ خمسِ خیبر»، از رسول خدا ﷺ برای او به جا مانده بود، درخواست نماید. ابوبکر به او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: از ما ارث برده نمی‌شود، آن چه را به جا گذاردیم، صدقه است. آل محمد ﷺ فقط از این مال می‌خورند. و به خدا قسم! من وضعیّتِ هیچ یك از صدقه‌های رسول خدا ﷺ را از حالی که در زمان پیامبر خدا ﷺ داشت، تغییر نمی‌دهم و خودم در آنها به همان گونه که رسول خدا ﷺ عمل می‌کرد، عمل می‌کنم. پس ابوبکر از این که به فاطمه چیزی را به عنوان ارث بدهد، امتناع کرد. فاطمه از ابوبکر غصه دار و خشمگین شد و از او کناره گرفت و تا زنده بود با او حرف نزد...».

اما همان افرادی که چنان نقل کرده‌اند، چنین نقل کرده‌اند که ابوبکر، خویشان رسول خدا ﷺ را از این قاعدهٔ کلّی خود گذاشته‌اش هم استثنا کرده بود:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جُبَيْرُبْنُ مُطْعِمٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمْ يَقْسِمْ لِبَنِي عَبْدِ شَمْسٍ وَلَا لِبَنِي نَوْفَلٍ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئًا كَمَا كَانَ يَقْسِمُ لِبَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ. وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يَقْسِمُ الْخُمُسَ نَحْوَ قَسْمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُعْطِي قُرْبَى رَسُولِ اللهِ ﷺ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُعْطِيهِمْ. وَكَانَ عُمَرُ يُعْطِيهِمْ وَعُثْمَانُ مِنْ بَعْدِهِ مِنْهُ». [2]

«از سعید بن مسیب نقل است که گفت: جبیر بن مطعم نقل کرد که رسول خدا ﷺ به بنو عبد شمس و بنو نوفل هیچ سهمی از خمس را پرداخت نکرد همان گونه که او به بنو هاشم و بنو مطلب از سهم خمس داد. و ابوبکر خمس را مانند تقسیم رسول خدا ﷺ تقسیم کرد با این تفاوت که او به خویشان رسول خدا ﷺ چیزی را نداد همان گونه که رسول خدا ﷺ به آنان می‌داد. و عمر به آنان پرداخت می‌کرد و عثمان

۱ صحیح البخاری (۵/ ۱۳۹)، صحیح مسلم (۳/ ۱۳۸۰).

۲ مسند أحمد مخرجا (۲۷/ ۳۲۹).

بعد از عمر، از خمس به آنان می‌داد».

این افراد، تمام قریشیان را به عنوان خویشان پیامبر خدا ﷺ معرفی کرده‌اند:

«... عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ...، ﴿إِلَّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبَى﴾[1]: قَالَ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: قُرْبَى مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا وَلَهُ فِيهِ قَرَابَةٌ. فَنَزَلَتْ عَلَيْهِ: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا قَرَابَةً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»».[2]

«طاووس از ابن عبّاس، در بارهٔ ﴿إِلَّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبَى﴾ نقل می‌نماید که او گفت: پس سعید بن جبیر گفت: مقصود خویشان نزدیك محمّد ﷺ است. پس ابن عبّاس گفت: هیچ بطنی از قریش نبود مگر آنکه رسول خدا ﷺ در آن بطن خویشاوندی داشت. پس بر او این آیه نازل شد: «**إِلَّا أَنْ تَصِلُوا قَرَابَةً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**». (=«مگر آنکه خویشی ما بین من و خودتان را نبُرید»)».

مثل این که ـ نستجیر بالله ـ خدا یا پیامبرِ او ﷺ پیش از این آیه نمی‌دانستند که خاتمِ پیامبران با قریش از چنین خویشاوندی بزرگی برخوردار است که به مجرّدِ توجّه به این ارتباط بزرگ و بر اساس اظهارِ ابن عبّاس: «**پس از آن**»، این «آیه» بر او نازل شد: «**إِلَّا أَنْ تَصِلُوا قَرَابَةً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ**». تفسیر دیگری از این فرمایش این است که خدا پس از آن که به این ارتباط پیامبرش با قریشیان توجّه پیدا کرد، این آیه را بر پیامبرش نازل کرد!

«این آیه، آیهٔ دست ساز بخاری و یا راویان صحیح گوی بخاری است و در کتاب خدا ﷻ، اثری از آثار این آیه و این آیات یافت نمی‌شود! البته و با منطق بخاری می‌توان ادعا که قرآن تحریف شده است و آنان که قرآن را تحریف کرده‌اند، همین افراد هستند. راه دیگری هم البته برای اصلاح وجود دارد و آن حکم به بی ارزشی صحیح بخاری و روایتهایی است که در آن درج شده است. و باز هم البته و صد البته که اختیار با خودشان است»!

دانشمندان(!) غیر امامیّه در این خویشاوند سازی تا آنجا پیش رفته‌اند که در کتابِ صحیحِ ابن حِبّان، بابی با عنوانِ: «**ذِكْرُالْبَيَانِ بِأَنَّ بُطُونَ قُرَيْشٍ كُلَّهَا هُمْ قَرَابَةُ الْمُصْطَفَى ﷺ**»[3] آمده است که به توضیح پیرامون این مطلب اختصاص دارد که «تمام بطونِ قریش، با پیامبر رحمت ﷺ خویشیِ نزدیک دارند».

۱ سورهٔ شوری/۲۳.

۲ صحیح البخاری (۴/ ۱۷۸).

۳ صحیح ابن حبان - مخرجا (۱۴/ ۱۵۷).

بدین‌ترتیب و با این ملاک، نباید به هیچ یک از قریشیان چیزی از اموال پیامبر خدا ﷺ را می‌دادند زیرا همهٔ آنان براساسِ ملاکهای تعریف شدهٔ بخاری و مانندهایش، خویشانِ پیامبر خدا بودند و قاعدهٔ «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يَقْسِمُ الْخُمُسَ نَحْوَ قَسْمِ رَسُولِ اللهِ ﷺ غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُعْطِي قُرْبَى رَسُولِ اللهِ ﷺ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُعْطِيهِمْ» نیز قرار بود قاعده‌ای بدون استثنا باشد اما مگر می‌شود «بنو امیه» را استثنا کرد؟! مگر می‌شود «تیم و عدی» را استثنا کرد؟! در حالی که ابو بکر و عمر از «تیم و عدی» بودند و عثمان نیز فردی از «بنو امیّه» بود که این سه، سه بطن از بطون قریش است؛ همان بطونی که قرار بود همگی با پیامبر خدا ﷺ خویشاوندی نزدیک داشته باشند! این یکی از بزرگترین طنزهای تاریخ این دوره است! این سه تن، روزی در همین جامعه، مالک تمام داراییهای پیامبر خدا ﷺ شدند و با آنها به هر گونه‌ای که می‌خواستند، برخورد کردند و بیش از همه به خویشان خودشان بخشیدند. ناگفته پیداست که آنان، این قاعده را وضع کردند تا آن که فقط حق «اهل البیت ﷺ» را از آنان باز دارند:

«عَنْ أَشْعَثَ، عَنِ الْحَسَنِ، فِي هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى، وَالْمَسَاكِينِ، وَابْنِ السَّبِيلِ﴾. قَالَ: لَمْ يُعْطِ أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ الْخُمُسَ، وَلَا عُمَرُ، وَلَا غَيْرُهُمَا. فَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يَضَعُهُ فِي سَبِيلِ اللهِ وَفِي الْفُقَرَاءِ حَيْثُ أَرَادَهُ اللهُ».[1]

«از اشعث، از حسن، در مورد این آیه: ﴿لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى، وَالْمَسَاكِينِ، وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ نقل است که گفت: **بعد از رسول خدا ﷺ او (=ابو بکر) به «اهل البیت» چیزی از خمس را نداد و عمر هم نداد و غیر از آن دو نیز ندادند. آنان بر این باور بودند که این به اختیار امام است و او در راه خدا و برای فقرا هر جا که خدا اراده کرده باشد، آن را قرار می‌دهد».**

باید به خاطر آورد که عامه با نقل روایت و روایتهایی اعلام کرده بودند که:

«امیر ابرار علیه‌السلام اختیار دار این حق در زمان پیامبر خدا ﷺ و در زمان ابو بکر و در زمان عمر شده بود تا آن که در پایان زمانِ عمر، وضع مسلمانان از نظر مالی خوب شد و به همین جهت، ولایت امیر ابرار علیه‌السلام بر این اموال نیز به خودی خود و یا با صدور حکمی از سوی عمر، ملقی شد[2]»!

حسن بصری یا اشعث و یا ابن ابو شیبه و یا... **نام ابو بکر را نیز از عبارتِ «لَمْ يُعْطِ أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ الْخُمُسَ، وَلَا عُمَرُ، وَلَا غَيْرُهُمَا» حذف کرده‌اند تا به سردمدار این حرکت، حتّی اگر شده به مقداری ناچیز خدمتی کرده باشند.** خدا غاصبانِ حقوق «اهل البیت ﷺ» را از رحمتش دور بدارد و آنان را به

---

۱ مصنف ابن أبی شیبة (۶/ ۵۱۷).

۲ مسند أحمد مخرجا (۲/ ۷۵).

شدیدترین عذاب، عذاب کند!

وقتی بنا باشد که حق «ذو القربی» با هر ملاکی از آنان سلب شود، دیگر مهم نیست که آنان چه کسانی هستند! آیا مقصود از «ذو القربی» تمام قریش است یا تنها بعضی از قریش، مشمول این وصف می‌شوند؟! آیا مقصود از «ذو القربی»، تمام بنوهاشم است و یا این وصف، تنها به بعضی از بنو هاشم اطلاق می‌شود؟! و بالاخره آیا مقصود از «ذو القربی» تمام «اهل البیت» می‌باشد و یا مقصود از این تعبیر، تنها فردِ مشخصی از «اهل البیت علیهم‌السلام» یعنی حضرت صدّیقهٔ مطهّره، فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام می‌باشد؟! اما برای نابود کردنِ آیات کتاب خدا و برای آن که فردا روزی معلوم نشود که این افراد، حق چه افرادی را و به چه میزان غصب کرده‌اند، به معرفی «ذو القربی» پرداخته‌اند. اولین حرکت، تبدیل «ذو القربی» به «ذوی القربی» بود:

«الْمَسْأَلَةُ الْخَامِسَةُ: اخْتَلَفُوا فِي ذَوِي الْقُرْبَى. قِيلَ: هُمْ بَنُو هَاشِمٍ. وَقَالَ الشَّافِعِيُّ...: هُمْ بَنُوهَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ. وَاحْتَجَّ بِالْخَبَرِ الَّذِي رَوَيْنَاهُ. وَقِيلَ: آلُ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرٍ، وَعَقِيلٍ، وَآلُ عَبَّاسٍ، وَوَلَدُ الحرث بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُوَ قَوْلُ أَبِي حَنِيفَةَ...».[1]

«مسألهٔ پنجم: در مورد «ذوی القربی» اختلاف کرده‌اند. گفته شده است: آنان بنو هاشم هستند. و شافعی... گفته است: آنان بنو هاشم و بنو المطلب هستند. او برای درستی این نظر به خبری که ما روایتش کردیم، احتجاج کرده است. و گفته شده: آنان آل علی و جعفر و عقیل و آل عباس و فرزندان حرث بن عبد المطلب هستند. و این نظر، نظر ابو حنیفه است».

برای تثبیت این مطلب، گاهی ادعا کرده‌اند که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سهم «القربی» را از «خیبر» تقسیم کرده و به آنان پرداخت کرده است.[2] در این سیره گویی و سیره نویسیها، «القربی» و «ذو القربی» را نیز به همان گونه که خودشان خواسته‌اند، تعریف کرده‌اند:

«عَنْ جُبَيْرِبْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: لَمَّا قَسَمَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله سَهْمَ الْقُرْبَى مِنْ خَيْبَرَ بَيْنَ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ، جِئْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ ! هَؤُلَاءِ بَنُو هَاشِمٍ لَا يُنْكَرُ فَضْلُهُمْ لِمَكَانِكَ ـ الَّذِي وَصَفَكَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ـ مِنْهُمْ، أَرَأَيْتَ إِخْوَانَنَا مِنْ بَنِي الْمُطَّلِبِ أَعْطَيْتَهُمْ وَتَرَكْتَنَا، وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ؟! قَالَ: إِنَّهُمْ لَمْ يُفَارِقُونِي فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا

۱ تفسیر الرازی = مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر (۱۵/ ۴۸۵).

۲ اگر این ادعا راست باشد، باید پذیرفت که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی از خیبر را به آنان نداده بلکه فقط برای خوش کردنِ دل آنان، این گونه وانمود کرده است که به آنان چیزی تعلّق می‌گیرد! و در غیر این صورت، باید پذیرفت که حضرت صدّیقه و امیر مؤمنان و امام مجتبی و حضرت سید الشهداء ـ که صلوات و درود خدا بر یکایک آنان باد! ـ از «ذو القربی» نبودند!

إِسْلَامٍ. وَإِنَّمَا هُمْ بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ. قَالَ: ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ».[1]

«از جبیر بن مطعم، نقل است که گفت: وقتی رسول خدا ﷺ سهم «القربی» را از «خیبر» میان بنو هاشم و بنو المطّلب تقسیم کرد، من و عثمان بن عفان به نزدِ آن حضرت آمدیم. من گفتم: ای رسول خدا! اینان بنو هاشم هستند و فضل آنان به خاطر جایگاهی که تو نسبت به آنان داری انکار نمی‌شود؛ همان جایگاهی که خدای عز وجل تو را با آن وصف کرده است. آیا بر این نظری که به برادران من از بنو مطلب ببخشی و به ما چیزی ندهی و این در حالی است که ما و آنان نسبت به تو از یک جایگاه برخورداریم؟! او فرمود: آنان نه در جاهلیت و نه در اسلام از من جدا نشدند و قطعاً بنو هاشم و بنو مطّلب یک چیزند. جبیر گوید: او سپس انگشتانش را در هم فرو برد».

اگر بتوان گفت و بتوان پذیرفت که راویانِ این روایت و احمد حنبل، در این روایت، دروغ نگفته‌اند، باید پذیرفت که جایگاه بنو هاشم در کتاب خدا ﷻ تعریف شده است: «هَؤُلَاءِ بَنُو هَاشِمٍ لَا يُنْكَرُ فَضْلُهُمْ لِمَكَانِكَ الَّذِي وَصَفَكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ، مِنْهُمْ». حال اگر چنانچه مقصود این جماعت از این وصف قرآنی، تعابیر «القربی» و «ذو القربی» باشد، باید پذیرفت که این راویان و احمد حنبل و مفسّران، در شرح این تعابیر، تلاشهای بسیاری را به کار برده‌اند تا مردم از آنها چیزی نفهمند!

عبارتِ «إِنَّهُمْ لَمْ يُفَارِقُونِي فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ» که برای علت استحقاقِ گروهی از خویشان نسبت به «حق الخمس» و عدم استحقاقِ گروهی دیگر نسبت به این حق، مطرح شده است، جسارتی به پیامبر خدا ﷺ نیز هست. راویان بدین وسیله، برای پیامبر رحمت ﷺ در کنار اسلام، جاهلیت را نیز اثبات کرده‌اند!

پیامبر خدا ﷺ که بنا به ادعای بخاری و مانندهای او ـ در مورد داراییهایی که خدا به او اعطا کرده است ـ انبارداری بیش نبود که حق تقسیم را نیز البته خدای جهانیان ﷻ به او داده بود، در زمانی که از دنیا رفت، سهامدار شد و سهام او را مردم، به فردی دادند که به جای او تکیه زده بود!

البته این تنها تغییری نبود که در آیاتی داده شد که از ملکیت پیامبر خدا ﷺ در موردِ داراییهای او خبر می‌داد. مردمی که سهم و حق پیامبر خدا ﷺ را بعد از شهادت آن حضرت به خلیفه‌ای واگذار کردند که بر جای او نشسته بود، سهم و حق «ذو القربی» را نیز به «خویشان خلیفه» واگذار کردند. این عملکرد و باور افرادی است که خودشان را به قرآن، نزدیک می‌دانند:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَيْنِ السَّهْمَيْنِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَقَالَ قَائِلُونَ: سَهْمُ ذَوِي الْقُرْبَى لِقَرَابَةِ النَّبِيِّ ﷺ. وَقَالَ قَائِلُونَ: لِقَرَابَةِ الْخَلِيفَةِ.

---

۱ مسند أحمد مخرجا (۲۷/ ۳۰۴).

وَقَالَ قَائِلُونَ: سَهْمُ النَّبِيِّ ﷺ لِلْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِهِ. فَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى أَنْ يَجْعَلُوا هَذَيْنِ السَّهْمَيْنِ فِي الْخَيْلِ وَالْعُدَّةِ فِي سَبِيلِ اللهِ. فَكَانَا عَلَى ذَلِكَ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ». [1]

«از حسن بن محمد بن حنفیه، نقل است که گفت: مردم در مورد این دو سهم بعد از وفات رسول خدا ﷺ اختلاف کردند. بعضی گفته‌اند: سهم ذوی القربی برای خویشانِ پیامبر خدا ﷺ است. و گویندگانی گفته‌اند: برای خویشان خلیفه است. و گویندگانی گفته‌اند: سهم پیامبر خدا ﷺ برای خلیفهٔ بعد از اوست. در نهایت، آنان بر این نظر، هم اندیشه شدند که این دو سهم برای خرید و نگهداریِ اسب و نیز تجهیز لشکر در راه خدا، به کار گرفته شود. در زمان خلافتِ ابو بکر و عمر، امر به همین صورت بود».

همان گونه که ملاحظه می‌شود:

«برای ختم این بحثها و جنگ و جدلها، به جای آن که سهم «ذو القربی» را به «ذو القربی» بدهند و سهم پیامبر خدا ﷺ را نیز از آنِ او بدانند، آیات کتاب خدا را به دیوارها کوبیدند و یا آنها را به آتش کشیدند و با این داراییها به خرید اسب و سلاح پرداختند؛ اسب و سلاح برای آن که با آنها به جنگ دشمنان ابو بکر و عمر بروند و در صورتِ پیروزی، از سرهای دشمنان ابو بکر، دیگهای بسیاری را به اصطلاح عامیانه، بار کنند و شاید همان گونه که پیش از این به بخشهایی از آن اشاره شد، برای آتش زدنِ خودِ آن افراد، از خرید هیزم و آتش زنه‌ها نیز غافل نمانده باشند»!

این همه در حالی است که پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ، بنا به دلالت «آیهٔ غنیمت» و نیز «آیهٔ فیءِ نوع دوم»، مالک و صاحب حق و تقسیم کنندهٔ حقوقی که در «خمس غنیمت» و نیز در «فیء نوع دوم»، معرفی شده، «ذو القربی» هستند. ابن جریر، به این مطلب در ضمنِ نقل روایتی از حضرت سید الساجدین ﷺ، تصریح کرده است:

«... حدثَّنا الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَنِ الْخُمُسِ. فَقَالَا: هُوَ لَنَا. فَقُلْتُ لِعَلِيٍّ: إِنَّ اللهَ يَقُولُ: ﴿وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [2] ! فَقَالَ: يَتَامَانَا وَمَسَاكِينُنَا». [3]

«... منهال بن عمرو برای ما حدیث کرد که از عبد الله بن محمد بن علی و علی بن الحسین در بارهٔ

۱ السنن الکبری للبیهقی (۶/ ۵۵۷)، تفسیر السمرقندی = بحر العلوم (۲/ ۲۲).

۲ سورهٔ انفال/۴۱.

۳ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۹).

«خمس» پرسش کردم. آن دو گفتند: «خمس» از آنِ ماست. منهال گوید: به علی گفتم: خدا می‌فرماید: ﴿وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ ! او فرمود: یتیمان ما و مسکیان ماست».

ابن کثیر، این مطلب را به ابن جریر طبری منتسب ساخته که «تمامِ خمس» از آنِ «ذوی القربی» است و بعد از آن، به این روایت نیز استناد کرده است:

«... قِيلَ: إِنَّ الْخُمُسَ جَمِيعُهُ لِذَوِي الْقُرْبَى كَمَا رَوَاهُ ابْنُ جرير...».[1]

«... گفته شده است: تمام خمس به «ذوی القربی» تعلق دارد همان گونه که ابن جریر آن را روایت کرده است...».

بالاخره و در پایان، به گوشهٔ کوچکی از نظرهای مختلفی اشاره می‌شود که در موردِ «حق الخمس» در میان عامه در جریان است و ابن حجر در شرح صحیح بخاری به آنها اشاره کرده است:

«... حَاصِلُ مَذَاهِبِ الْعُلَمَاءِ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثَةٍ: أَحَدُهَا قَوْلُ أَئِمَّةِ الْمُخَالَفَةِ: الْخُمُسُ يُؤْخَذُ مِنْ سَهْمِ اللهِ ثُمَّ يُقْسَمُ الْبَاقِي خَمْسَةً كَمَا فِي الْآيَةِ. الثَّانِي عَن ابن عَبَّاسٍ: خُمُسُ الْخُمُسِ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَرْبَعَةٌ لِلْمَذْكُورِينَ وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَرُدُّ سَهْمَ اللهِ وَرَسُولِهِ لِذَوِي الْقُرْبَى وَلَا يَأْخُذُ لِنَفْسِهِ شَيْئًا. الثَّالِثُ قَوْلُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ: الْخُمُسُ كُلُّهُ لِذَوِي الْقُرْبَى وَالْمُرَادُ بِالْيَتَامَى يَتَامَى ذَوِي الْقُرْبَى وَكَذَلِكَ الْمَسَاكِينُ وابنُ السَّبِيل. أَخْرَجَهُ ابنُ جَرِيرٍ عَنْهُ، لَكِنَّ السَّنَدَ إِلَيْهِ وَاهٍ. الرَّابِعُ: هُوَ لِلنَّبِيِّ ﷺ؛ فَخُمُسُهُ لِخَاصَّتِهِ وَبَاقِيهِ لِتَصَرُّفِهِ. الْخَامِسُ: هُوَ لِلْإِمَامِ وَيَتَصَرَّفُ فِيهِ بِالْمَصْلَحَةِ كَمَا يَتَصَرَّفُ فِي الْفَيْءِ. السَّادِسُ: يُرْصَدُ لِمَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ. السَّابِعُ: يَكُونُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ لِذَوِي الْقُرْبَى وَمَنْ ذُكِرَ بَعْدَهُمْ فِي الْآيَةِ».[2]

«... حاصل مذاهب علماء بیش از سه قول است: اولینِ آنها نظر پیشوایان مخالفت است: در تقسیمِ خمس، بخشی از سهم خدا برداشت می‌شود و بقیه به پنج قسمت تقسیم می‌شود. همان گونه که در آیه آمده است. دومین نظر از ابن عباس است: یک پنجم خمس از آن خدا و رسول خدا ﷺ است و چهار قسمت آن از آنِ افرادی است که در آیه ذکر شده است و پیامبر خدا ﷺ سهم خدا و رسولش را به ذوی القربی باز می‌گرداند و برای خودش چیزی را برنمی‌داشت. نظر سوم از آنِ زین العابدین (=حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین علیه‌السلام) است: تمام خمس از آنِ ذوی القربی است و مقصود از یتیمان، یتیمان ذوی القربی می‌باشد و مطلب در مورد مساکین و ابن سبیل نیز به همین صورت است. این روایت را ابن جریر از او آورده

۱ تفسیر ابن کثیر ت سلامة (۴/ ۶۲).

۲ فتح الباری لابن حجر (۶/ ۲۳۸).

اما سندی که به او (=حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام) می‌رسد، ضعیف است. چهارمین نظر: خمس از آنِ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و یک پنجمِ آن، از آنِ خویشانِ بسیار نزدیک او و بقیه برای مصارف اوست. پنجم: خمس از آنِ امام است و او در آن اموال، براساسِ مصلحت تصرّف می‌کند، همان گونه که در «فیء» تصرّف می‌کند. ششمین نظر: برای مصالحِ مسلمانان کنار گذاشته می‌شود. هفتمین نظر: بعد از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنِ «ذوی القربی» و سایر افرادی است که بعد از «ذوی القربی» در آیه ذکر شده است».

مذاهبی که این نمونه‌هایی از آنهاست، بسیار فراتر از حدِّ تصور است و به هیچ عنوان با یکدیگر قابل جمع نمی‌باشد.

مطلب وقتی مهمتر می‌شود که روشن شود، «غنیمت» اختصاصی به میدان جنگ ندارد:

«قَوْلُهُ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ يَشْمَلُ كُلَّ شَيْءٍ يَصْدُقُ عَلَيْهِ اسْمُ الغنيمة. وَ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ بَيَانٌ لِمَا الْمَوْصُولَةِ».[1]

«این فرمایش خدا: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ شامل تمام چیزهایی می‌شود که اسم غنیمت بر آن صدق می‌کند و ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ بیانی برای «مای موصوله» است».

و باز هم وقتی جالبتر می‌شود که معلوم شود ابو بکر وصیت کرده است که خمس تمام مالش را بدهند:

«قَالَ ابْنُ جَرِيرٍ: ... عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: أَوْصَى أَبُو بَكْرٍ بِالْخُمُسِ مِنْ مَالِهِ. وَقَالَ: أَلَا أَرْضَى مِنْ مَالِي بِمَا رَضِيَ اللهُ لِنَفْسِهِ؟! ثُمَّ اخْتَلَفَ قَائِلُو هَذَا الْقَوْلِ، فَرَوَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَلْحَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَتِ الْغَنِيمَةُ تُقْسَمُ عَلَى خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ، فَأَرْبَعَةٌ مِنْهَا بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا، وَخُمُسٌ وَاحِدٌ يُقْسَمُ عَلَى أَرْبَعَةٍ: ...».[2]

«ابن جریر گفته است: ... از حسن نقل است که گفت: ابو بکر وصیت کرد که خمس مالش را پرداخت کنند و گفت: آیا من از مالم راضی نشود به آن مقداری که خدا برای خودش از آن راضی شده است؟! بعد از آن، گویندگانِ این قول، اختلاف کردند. پس علی بن ابو طلحه از ابن عباس روایت کرده است که گفت: غنیمت به پنج قسمت تقسیم می‌شود: چهار قسمتِ آن، میان افرادی تقسیم می‌شود که برای آن جنگیده‌اند و یک پنجم آن به چهار قسمت تقسیم می‌شود: ...».

---

۱ فتح القدیر للشوکانی (۲/ ۳۵۳).

۲ تفسیر ابن کثیر ت سلامة (۴/ ۶۰).

بالاخره و در نهایت، یادآوری یک نکته ضروری به نظر می‌رسد:

«سهم پیامبر خدا ﷺ از غنایم، به عنوان یکی از افرادی که در جنگ شرکت کرده است، نیز نباید از نظرها به دور ماند. این سهم دارایی بسیار بزرگی را تشکیل می‌دهد اگر چه در مجموعِ داراییهای پیامبر رحمت ﷺ عدد بزرگی را به خودش اختصاص نمی‌دهد. این داراییها در فهرست داراییهای پیامبر خدا ﷺ که در آغاز این بحث ارائه شد، پنجمین عنوان را به خودش اختصاص داده است».

معرّفیِ ذو القربی و سهم او در کتاب خدا

مخاطبِ دو آیهٔ: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ [1] و ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ [2] رسول خدا ﷺ است و **این فرمان در آغاز و شاید در آغاز و در انجام، متوجّه وجودِ مبارک اوست**. بر این اساس، **«ذو القربی»** دارای حقوقی مسلّم و تعیین شده از سوی خداست و باز هم بر همین اساس، پیامبر خدا ﷺ از سوی خدا وظیفه یافته است که این حق را پرداخت کند.

پیامبر رحمت ﷺ براساسِ فرمانی که در این آیه صادر شده پس از پرداختِ حقِّ **«ذو القربی»** باید به **«مسکین»** و به **«ابن سبیل»** نیز حقشان را پرداخت کند. تعبیری که در این دو آیه، برای پرداخت این سه حق به کار رفته تعبیر ویژه‌ای است و حکایت از آن دارد که **پرداخت حقِّ «ذو القربی» در اولویت است**. این اولویت برای پرداختِ حقِّ **«مسکین»** نسبت به **«ابن سبیل»** نیز وجود دارد.

تعبیرِ ﴿... آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ به جای تعابیر دیگری از قبیلِ **«آتِ ذَا الْقُرْبَى وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ حَقَّهُمْ»** و **«آتِ حَقَّ ذِي الْقُرْبَى وَالْمِسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»**، حکایت از آن دارد که **اولویتِ «ذو القربی» نسبت به «مسکین» و «ابن سبیل» با اولویتِ «مسکین» نسبت به «ابن سبیل» از دو نوع متفاوت است**. این تعبیر هم چنین نشان می‌دهد که **این سه حق از یک نوع است و بر یک پایه واجب شده است!**

تنها دو آیه‌ای که در آنها، بحثی از این حق در کنار هم آمده، «آیهٔ غنیمت» و «آیهٔ فیء در صورتِ فتح آبادیها با جنگ» است که پیش از این، در این خصوص به تفصیل مباحثی مطرح شده است.

مفسّران عامه در تفسیر این دو آیه، **برای بریدنِ ارتباط پیامبر خدا ﷺ با «ذو القربی» و با «این حق**

---

۱ سورهٔ اسراء/۲۶.

۲ سورهٔ روم/۳۸.

مسلّم الهی» و نیز با «پرداختِ این حق» و هم چنین برای بریدنِ این ارتباطها با «دو آیه‌ای که به آن اشاره شد»، اقدامهای پردامنه‌ای را انجام داده‌اند. یکی از این اقدامها که به صورتِ گسترده‌ای طرح و پی‌گیری شده این ادّعاست که **فرمان این آیه اختصاصی به پیامبر رحمت ﷺ ندارد و تمام مؤمنان باید به این آیه عمل کنند و بر اساس فرمانِ آیه، به خویشان خودشان رسیدگی کنند و حقوق واجب آنان را بپردازند:**

«فَآتِ یا مُحَمَّدُ وَمَنْ تَبِعَهُ أَوْ فَآتِ یا مَنْ بَسَطَ لَهُ الرِّزقَ، ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ».[1]

«پس، **ای محمد و ای آنانی که از او تبعیت می‌کنید! بدهید یا پس ای کسی که خدا روزی را برای او گسترش داده است! حقِّ «ذو القربی» را پرداخت کن».**

آلوسی و امثال آلوسی این نمایشنامه را البته به صورتی نوشته‌اند که حتّی در بعضی از شرایط ـ و مثلاً در شرایطی که پیامبر خدا ﷺ تنگ‌دست باشد ـ ممکن است مخاطبِ این دو آیه، اصلاً پیامبر خدا ﷺ نباشد!

فخر رازی در این ارتباط، چنین آورده است:

«وَاعْلَمْ أَنَّ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾، مُجْمَلٌ وَلَيْسَ فِيهِ بَيَانُ أَنَّ ذَلِكَ الْحَقَّ مَا هُوَ؟ وَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ... أَنَّهُ لَا يَجِبُ الْإِنْفَاقُ إِلَّا عَلَى الْوَلَدِ وَالْوَالِدَيْنِ، وَقَالَ قَوْمٌ: يَجِبُ الْإِنْفَاقُ عَلَى الْمَحَارِمِ بِقَدْرِ الْحَاجَةِ وَاتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمَحَارِمِ كَأَبْنَاءِ الْعَمِّ فَلَا حَقَّ لَهُم إِلَّا الْمُوَادَّةُ وَالزِّيَادَةُ وَحُسْنُ الْمُعَاشَرَةِ وَالْمُؤَالَفَةُ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ...».[2]

«بدان که این فرمایشِ خدای والامرتبه: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾، مجمل است و در این عبارتِ مُجْمل مشخص نشده که آن حق چه چیزی است؟ **و به عقیدهٔ شافعی... انفاق فقط به فرزندان و به پدر و مادر واجب است و گروهی بر این نظرند که انفاق به محارم به اندازهٔ نیازشان واجب است. و همه بر این نظرند که هر فردی از محارم نباشد ـ مانند پسرعمو ـ هیچ حقی جز محبت و زیاده بخشی و معاشرت نیکو و دل به دست آوردن در سختی و گرفتاری ندارند...».**

هر چه این احکام با دقت بیشتری مطرح شود، اذهان از مدلول آیه دورتر می‌شود. و همان گونه که ملاحظه می‌شود، شافعی تمام تلاش خودش را به کار برده است تا احکام انفاقِ به خویشان، با دقتِ هر چه تمامتر، مطرح شود تا پس از آن، **تردیدی در این موضوع باقی نماند که مخاطبِ فرمانِ آیهٔ ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾، شخص خاتم پیامبران ﷺ نیست و تمام مؤمنان با او در این فرمان شریکند.**

---

۱ تفسیر الألوسی = روح المعانی (۱۱/ ۴۴).

۲ تفسیر الرازی = مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر (۲۰/ ۳۲۸).

به هر حال و حتّی اگر این ادّعا ـ که خطابِ این آیات، اختصاصی به پیامبر خدا ﷺ هم ندارد ـ ادعای درستی هم باشد، این پرسش مطرح است که **آیا خود پیامبر رحمت ﷺ که این آیه خطابِ به اوست، نباید به این آیه عمل کند و اگر او نیز باید به این آیه عمل کند، به کدام «ذو القربی» باید حقش را بدهد؟! و در مرحله بعد، به کدام «مسکین» و به کدام «ابن سبیل» باید حقشان را بدهد؟! و حقی که باید به آنان بدهد، چه حقی است؟**

برای شناختِ این **«ذو القربی»** که پیامبر خدا ﷺ و یا بنا به ادّعای طبریها، پیامبر خدا و تابعانش، باید حق او یا حقِّ آنان را پرداخت کنند، طرح بحثی پیرامونِ **«آیهٔ مودّت»** لازم به نظر می‌رسد.

در کتاب خدا آیاتی وجود دارد که در آنها مطالبی پیرامونِ اجر رسالت پیامبر رحمت ﷺ و پرداختِ آن، مطرح شده است. یکی از این آیات، **«آیهٔ مودّت»** است:

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾.[1]

«این همان است که خدا به بندگانش بشارت داده است؛ بندگانی که ایمان آوردند و اعمال صالح را انجام دادند. **بگو: تنها پاداشی که من در ازای آن (=تبلیغ رسالت و این هدایت) از شما می‌خواهم این است که «القربی» را مرکزِ تمام «مودّت» خود قرار دهید** و هر کس که حسنه‌ای را کسب کند ما خود به نیکیِ آن حسنه برای او می‌افزاییم. به درستی که خدا بسیار درگذرنده و بسیار پاداش افزا و سپاس پذیر است».

به بخش پایانیِ این آیه، یعنی ﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾، **«آیهٔ مودّت»** گفته می‌شود.

«آیهٔ مودّت» با فرمان **«قُل»** شروع می‌شود. یعنی این خدای جهانیان ﷻ است که به پیامبرش ﷺ فرمان می‌دهد که **«بگو»**. پس **هر درخواستی که پیامبرِ رحمت ﷺ با این جملات مطرحش کند، فرمانی است که خدا به او داده و او باید همانگونه که از سوی خدا مأموریت یافته است آن را بازگو کند.**

متن فرمایش الهی که بر زبان خاتم پیامبران ﷺ جاری می‌شود با عبارتی آغاز می‌شود که شکل **«حصر»**ی دارد. این **«حصر»** به شکل **«نفی و استثنا»** مطرح شده است.

عبارتِ ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾، **«نفی»** است و همانگونه که می‌دانیم، **«نفی»** گویای **«استمرارِ در فعل»** نیز هست. یعنی: **«این روش من در رسالت است که چیزی از شما در خصوصِ آن درخواست نکنم»**.

---

۱ سورهٔ شوری/۲۳.

«**إلّا**» از ادوات استثناست. آنچه پس از «**إلّا**» در جمله می‌آید، از حکم آنچه پیش از آن آمده است خارج می‌شود. مجموعِ ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ و ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ یعنی ترکیب این «**نفی**» و «**استثناء**»، «**حصر**» است. آنچه پس از «**إلّا**» می‌آید «**مُسْتَثنی**» و مجموعه‌ای را که این فرد یا این عضو از آن استثنا شده است، «**مستثنی مِنه**» می‌خوانند.

استثنا بر سه نوع است:

۱- استثنای «**متّصل**». در چنین استثنایی ـ مانند جملهٔ «**ما جاءَ القومُ إلاّ أکابِرَهم**» (=«از آن قوم، فقط بزرگانشان آمدند») ـ «**مُسْتثنی**» **فردی از میانِ «مُستثنی منه» و عضوی از آن مجموعه می‌باشد. یعنی «اکابر قوم»، عضوی از مجموعهٔ «قوم» است.**

۲- استثنای «**منقطع**». در چنین استثنایی ـ مانند جملهٔ «**ما جاءَ القومُ إلاّ مطایاهم**» (=«از آن قوم، فقط چارپایانشان آمدند») ـ «**مُسْتثنی**» **فردی از میانِ «مُستثنی منه» و عضوی از آن مجموعه نیست.**

۳- استثنای «**مُفَرّغ**». در چنین استثنایی ـ مانند جملهٔ «**ما جاءَ إلاّ الحسنُ**» (=«فقط حسن آمد») ـ **«مستثنی مِنه» ذکر نمی‌شود.**

در «آیهٔ مودّت»، «**مستثنی مِنه**» ذکر شده پس استثنای آن، یا «**متّصل**» است و یا «**منقطع**».

در صورتی که استثنای آیه، «**متصل**» باشد، مفهوم آیه چنین می‌شود:

ای پیامبر! بگو: من تنها **پاداشی** که در ازای رسالت (یا هدایت و یا قرآن) از شما می‌خواهم این است که «**القربی**» را ظرف تمامِ محبّت خود قرار دهید.

در صورتی هم که استثنا «**منقطع**» باشد، مفهوم آیه چنین می‌شود:

ای پیامبر! بگو: تنها **خواستهٔ** من از شما، در ازای رسالت (یا هدایت و یا قرآن) این است که «**القربی**» را مرکزِ تمامِ محبّت عملی خود قرار دهید.

در هر دو صورت ـ استثنا «منقطع» باشد یا «متّصل» ـ پیامبر اکرم ﷺ از مخاطبانِ خود، در ازای رسالت یا هدایت آنان، از آنان درخواستی مبنی بر «مودّتِ «القربی»» دارد. تفاوت استثنای «متّصل» و «منقطع» در این آیه ـ همان گونه که ملاحظه می‌شود ـ این است که **در حالت اول، «مودّتِ «القربی»» با پاداش رسالت پیامبر خاتم ﷺ برابر دانسته شده و در حالت دوم در خصوص این برابری مطلبی گفته نشده است.**

مفاهیم زیادی را در بارهٔ واژهٔ «مَوَدّة» گفته‌اند. گفته‌اند که این لغت به مفهومِ «محبت»[1] و یا «محبّت

۱ تفسیر القرطبی (۹/ ۹۰)، المعجم الوسیط (۲/ ۱۰۲۰).

تمام عیار» [۱] است. همچنین در بارهٔ این لغت گفته‌اند: به مفهوم **«محبّت در تمام زمینه‌های خیر»** [۲] است. در تعاریفی دیگر در این باره آمده که **«مودّت»**، به مفهوم **«محبت بزرگتر نسبت به کوچکتر»** [۳]، به مفهومِ **«محبت میان زن و شوهر»** [۴] به مفهومِ **«محبت نسبت چیزی در گذشته و حال و آرزوی بودنِ چیزی در گذشته را کردن»** [۵] است. اما شاید مفهومِ **«مودّت»** با **«شدّت محبّت و محبّت عملی»** سازگارتر باشد. به هر حال، در ادامهٔ بحث، این واژه به همان صورتِ **«مودّت»** به کار می‌رود تا دخل و تصرفی در مفهوم آیه نشده باشد.

«ال» در **«المودة»**، **«ال جنس»** است زیرا در **«آیهٔ مودّت»** و قبل و بعد از آن، سخن از **«مودّت خاصی»** نیست و **«عهدی ذهنی»** نیز در میان نمی‌باشد یا گزارش نشده است. به این سبب، **«المودّة» در «آیهٔ مودّت»، یعنی «تمام مودّت».**

در بارهٔ واژهٔ **«قربی»** نیز مفاهیم بسیاری مطرح شده است. گفته‌اند که **«قربی»** به معنایِ **«قرابة»** [۶]، به مفهوم **«مطلق نزدیکی»** [۷] و به مفهومِ **«نزدیکی در نسبتِ خویشی»** است [۸]. گفته‌اند: **«قربی»** به مفهوم **«نزدیکی به خدای والامرتبه»** [۹] است. **البته به نظر می‌رسد که طرح این مفاهیم ـ دستِ کم در این جا ـ با هدف دور کردن از مفهوم آیه انجام گرفته باشد!**

برای آشنایی بیشتر با این واژه و برای آن که دانسته شود، مفاهیم ارائه شده توسط مفسّران و علمای عامه برای دور کردن از مفهوم آیه صورت گرفته است، مروری بر چند آیه از کتاب خدا ﷺ، ضروری به نظر می‌رسد:

در **«آیهٔ یوم الانذار»** تعبیری به کار رفته است که تا حدود زیادی ما را با مفهومِ واژهٔ **«الْقربی»** آشنا می‌کند:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾. [۱۰]

۱ تفسیر الرازی = مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر (۷/ ۵۱).
۲ المحکم والمحیط الأعظم (۹/ ۳۶۸)، لسان العرب (۳/ ۴۵۳).
۳ تفسیر الماوردی = النکت والعیون (۴/ ۳۰۵) از قول کلبی.
۴ تفسیر الماوردی = النکت والعیون (۴/ ۳۰۵) از قول مقاتل.
۵ معجم الفروق اللغویة = الفروق اللغویة بترتیب وزیادة (ص: ۱۴۳).
۶ المعجم الوسیط (۲/ ۷۲۳).
۷ المخصص (۴/ ۴۸۵).
۸ المحکم والمحیط الأعظم (۶/ ۳۸۹)، مختار الصحاح (ص: ۲۵۰)، لسان العرب (۱/ ۶۶۵).
۹ شمس العلوم ودواء کلام العرب من الکلوم (۸/ ۵۴۴۲).
۱۰ سورهٔ شعراء/۲۱۴.

«و **نزدیکترینِ افراد از خاندانت** را انذار کن».

ماجرای «**یوم الانذار**» ـ دست کم در حد داستانی از این واقعه ـ برای بسیاری از ما مشخص و روشن است. در این روز، پیامبر رحمت ﷺ بنا به فرمان خدای جهانیان ﷻ نزدیکترینِ افراد خاندانش را دعوت و آنان را «**انذار**» کرد. البته دعوت برای حضور در این جلسه، توسط امیرمؤمنان ﷺ انجام پذیرفت. دعوت شدگان، حدود چهل نفر بودند و این در حالی است که عددِ «**عشیرة**» پیامبر رحمت ﷺ بسیار بزرگتر از این رقم بود. **این چهل فرد، اوّلاً مرد بودند و ثانیاً دارای صفتِ «اقربون» بودند.**

به دلایل شناخته شده‌ای بخاری و امثال او، **آیهٔ دیگری را در کنار این آیه، به عنوانِ آیه‌ای که خدا آن را نازل کرده است، ساخته و پرداخته و عرضه کرده‌اند** تا به درستی معلوم نشود افرادی که در مجلس حاضر بودند، از چه ویژگیهایی برخوردار بودند و تا بعدها بتوانند افراد دیگری را با این عنوان، برای پیامبر رحمت ﷺ معرفی کنند:

«**عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ... ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ:** ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[1] * **وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**﴾، **خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا فَهَتَفَ: يَا صَبَاحَاهْ! فَقَالُوا: مَنْ هَذَا؟ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ. فَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا تَخْرُجُ مِنْ سَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ؟ قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا. قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ. قَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! مَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا؟ ثُمَّ قَامَ. فَنَزَلَتْ:** ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ[2] * وَقَدْ تَبَّ﴾. **هَكَذَا قَرَأَهَا الْأَعْمَشُ يَوْمَئِذٍ**». [3]

«از ابن عباس... نقل است که گفت: وقتی **این آیات نازل شد:** ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾، رسول خدا ﷺ از خانه خارج شد و **از کوه صفا بالا رفت** و فریاد برآورد: وای از این صبحی که بوی جنگ می‌دهد! آنان گفتند: **این کیست**؟ و به گِردش جمع شدند. او فرمود: آیا شما این گونه‌اید که اگر من به شما خبر دهم که لشکری از پشتِ این کوه به قصد شما می‌آید، آیا شما مرا تصدیق می‌کنید؟ آنان گفتند: ما تجربهٔ دروغگویی را از تو نداریم. او فرمود: پس من شما را هشدار می‌دهم که پیش رویتان عذابی شدید قرار دارد. ابولهب گفت: روزگارت سیاه باشد! **تو ما را فقط برای همین جمع کردی؟!** او سپس برخاست و **این آیات نازل شد:** ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * وَقَدْ تَبَّ﴾. **اعمش در آن روز، این آیات را این گونه قراءت کرد**».

۱ قسمت بعدی یعنی عبارتِ «**وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**» آیه نیست بلکه از آیات ادّعایی بخاری و امثال اوست که گویا شیطان بر آنان نازلش کرده است!

۲ عبارتِ «**وَقَدْ تَبَّ**» نیز از آیات ساخت بخاری و بخاریهاست.

۳ صحیح البخاری (۶/ ۱۷۹).

ملاحظه می‌شود که **برای آن که «عشیرهٔ اقربونِ» پیامبر رحمت** ﷺ **و ماجراهای بعدی «یوم الانذار» مشخص نشوند**، بخاری و راویانِ او، چه زحمتها و چه دروغها و چه بی ربط گوییهایی را متحمل شده‌اند!

بخاری در این عبارتها ـ که آنها را از قول ابن عباسی نقلش کرده که در آن روزگار، هنوز سیزده سال به ولادتش باقی مانده بود ـ **با آیهٔ ساختگیِ خودش یا ابن عباسش، برآن بوده است که میانِ دو واژهٔ «عشیرة» و «رهط» و نیز دو واژهٔ «اقرب» و «مُخلَص» ارتباط این همانی ایجاد کند.** و تلاش دومش یعنی ایجادِ این همانی، میان «**اقرب**» و «**مخلص**» همان است که در موردِ «آیهٔ مودّت» هم انجامش داده است و انجامش داده‌اند.

در آیه‌ای دیگر از کتاب خدا، این واژه به صورتی به کار رفته است که بخاریها دیگر نیازی نمی‌دیدند که جای «**اقرب**» را با استفاده از آیاتِ ساختگی، با «**مخلَص**» عوض کنند:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾.[1]

«بر شما مکتوب و واجب است در زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسید، اگر چیز خوبی را از خودش به جا گذاشت، برای **پدر و مادر و «اقربون»**، به صورتِ شایسته و شناخته شده‌ای وصیت کند. این حقی است بر متّقیان».

مشخص است که واژهٔ «اقربون» بر فرزندان و در مرحلهٔ بعد، بر برادران و خواهران، دلالت دارد؛ بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم! **و این افراد، نزدیکترینِ افراد یک خانواده به یکدیگرند.**

در آیهٔ دیگری از کتاب خدا ﷻ این واژه، با دلالتِ کاملاً روشنی، دو بار به کار رفته و در آیه‌ای بعد از این آیه، تعبیر دیگری از این گروه ـ یعنی «**اولو القربی**» ـ به کار رفته است که نگاهی به این دو کاربرد در کنار هم، برای بحثِ جاری منفعت بسیاری را به همراه دارد:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا * وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.[2]

«برای مردان، از آنچه پدر و مادر و «**اقربون**» از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است و برای زنان، از

---

۱ سورهٔ بقره/۱۸۰

۲ سورهٔ نساء/۷ و ۸.

آنچه پدر و مادر و «اقربون» برجا می‌گذارند، نیز سهمی است؛ خواه آن مال، کم و یا زیاد باشد. که این سهم، سهمی تعیین شده و لازم الاجرا است. و اگر به هنگام تقسیمِ «ماترک»، «اولو القربی» و یتیمان و مسکینان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنان بدهید! و به آنان سخنان نیک و شایسته‌ای را بگویید».

«قربی»، مفرد و «اولو القربی» جمع است و جمع بودنِ «اولو القربی» از جمع بودنِ «اولو» ناشی می‌شود. «اقربون» هم جمع و مفردِ آن، «اقرب» است. بدین‌ترتیب، هم «اولو القربی» تعدادی از خویشاوندانِ نزدیک را شامل می‌شود و هم «اقربون» اما براساس این آیات، «اقربون» دارای نصیب و سهم هستند اما «اولو القربی» از این نصیب، بی بهره‌اند و براساس این فرمانِ الهی تنها باید به آنان، در کنارِ «یتیمان» و «مسکینان»، «رزقی» داده شود.

تعبیر دیگری در کتاب خدا به کار رفته که می‌تواند به محقّقان در تشخیص این تعابیر، یاری بسیاری برساند و آن، «اولو الارحام» است. براساس کاربرد قرآنی، **«اولو الارحام» هم «اقربون» را شامل می‌شود و هم «اولو القربی» را.** این تعبیر هم چنین نشان می‌دهد که **مقصود از «القربی»، «نزدیکتر بودن در خویشاوندی» است:**

﴿... وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ ...﴾.[1]

«... و در کتاب خدا، بعضی از «اولو الارحام» نسبت به بعضی دیگر، سزاوارترند...».

بدین‌ترتیب و همان گونه که ملاحظه می‌شود، واژهٔ «اقربون» بدون هیچ پیشوند و بدون هیچ پسوندی، برای تعبیر از فرزندان و در مرحلهٔ بعد برای تعبیر از خواهران و برادران به کار می‌رود.

«قربی» مؤنثِ «أقرب» است و «أقرب»، مفردِ «اقربون» و صفتِ تفضیلی یا صفتِ عالیِ «قریب» و به تنهایی به مفهومِ «خویشِ نزدیکتر» و یا به مفهومِ «نزدیکترین خویش» است. در بسیاری از کاربردها، **زمانی که «قربی» به تنهایی به کار می‌رود ـ مانند بسیاری از کاربردهای مشابهش ـ به عنوانِ «صفتِ عالی» و یعنی به مفهومِ «نزدیکترین خویش» به کار می‌رود.** باز هم باید به خاطر داشت که **«القربی» مفرد است و برای جمع کردنِ آن از پیشوندهای «ذوو» و «اولو» استفاده می‌شود.**

«حسنی» مؤنثِ «احسن» است و در آیاتی از کتاب خدا، به عنوانِ **«صفت عالی»** به کار رفته است:

﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى...﴾.[2]

---

۱ سورهٔ انفال/۷۵.

۲ سورهٔ رعد/۱۸.

«**نیکوترین نتایج** از آنِ افرادی است که به دعوتِ پروردگارشان، پاسخ مثبت دادند...».

«**نیکوترین اسماء**» از آن خداست:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾.[۱]

«"الله" که الهی جز او وجود ندارد، **نیکوترین اسماء** برای اوست».

«**یُسری**» مؤنثِ «**أیسر**» و «**صفتِ عالی**» است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾.[۲]

اما آن کس که انفاق کند و تقوا پیش گیرد و آن «**نیکوترین**» را تصدیق کند، ما به زودی آن «**آسان‌ترین**» را برای او آسان می‌سازیم».

«**قربی**» **هم مؤنثِ «اقرب» است و در استعمالهای قرآنی به عنوانِ «صفتِ عالی» به کار رفته است.** این مطلب که «**قربی**» مؤنثِ «**اقرب**» است، از اولیاتِ لغت عرب است اما شاید به همین خاطر، در هیچ فرهنگی از فرهنگهای لغت عامه، به آن اشاره نیز نشده است! و شاید حتّی نتوان یک مفسّر از مفسّرانِ عامه، یک متکلّم از متکلّمانِ عامه و یا یک محدّث از محدّثانِ عامه را یافت که به این مطلب بسیار ساده اشاره کرده باشد! تنها در بعضی از کتابهایی که در آنها به تعریفِ اصطلاحات فقهی پرداخته شده، گاهی به این موضوع بسیار ساده، **اشاره‌ای** شده است:

«**الْقُرْبَى وَالْبُعْدَى: تَأْنِيثُ الْأَقْرَبِ وَالْأَبْعَدِ**».[۳]

«"**قُربی**" و "**بُعدی**"، مؤنثِ «**اقرب**» و «**ابعد**» **است**».

عدم اظهار این مطلب برای این جماعت، بسیار طبیعی هم به نظر می‌رسد. زیرا **در جایی که** «**القربی**» **به پیامبر خدا** ﷺ **انتساب دارد**، اظهار این مطلب، به معنای پذیرفتن و تصریح به این واقعیت است که:

«حضرت زهرای مرضیه علیها السلام **که نزدیکترین خویشِ پیامبر خداست، تنها مقصود خدا از این آیات است. بدیهی است خویشیِ نزدیکِ سایر اهل البیت** علیهم السلام **با پیامبر رحمت** ﷺ

۱ سورهٔ طه/۸.

۲ سورهٔ لیل/۵ تا ۷.

۳ طلبة الطلبة فی الاصطلاحات الفقهیة (ص: ۱۷۱)، انیس الفقهاء فی تعریفات الألفاظ المتداولة بین الفقهاء (ص: ۱۱۴). هم چنین: إکمال الإعلام بتثلیث الکلام (۲/ ۵۰۳).

نیز از همین طریق پدید آمده است و تعریف می‌شود. اگر چه امیرمؤمنان علیه‌السلام پسرعموی پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بود».

نکتهٔ بسیار مهم دیگر در شناخت «القربی»، «ال» موجود در این واژه است. این «ال»، «ال عهد» است. یعنی خویشانِ نزدیكِ خاصی، مقصودِ این آیه می‌باشد. زیرا اگر این «ال» را «ال جنس» بگیریم، «مودّتِ» موردِ فرمانِ این آیه، «مودّت به هر خویش نزدیکی» می‌باشد و در این صورت این آیه، با آیات بسیاری از قرآن کریم مغایرت پیدا می‌کند.

در آیه‌ای از کتاب خدا، افرادی که به خدا و به روز قیامت ایمان آورده‌اند از اعمالِ «مودّت» نسبت به خویشِ دور و نزدیکشان باز داشته شده‌اند اگر این خویشان، دشمن خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ...﴾.[1]

«هیچ قوم و گروهی را نمی‌بینی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند و در همان حال، افرادی را دوست بدارند که با خدا و رسول او دشمنی می‌کنند حتّی اگر این دشمنانِ خدا و رسول، پدرانِ آنان، یا پسرانشان، یا برادرانشان، یا خویشانِ آنان باشند...».

ملاحظه می‌شود که دشمنانِ خدا و رسولِ او را نباید دوست داشت حتّی اگر خویش نزدیکی چون پدر و مادرِ انسان و چون فرزندان و چون برادران و خواهران و... باشند. این به آن معناست که «ال»، «القربی»، «ال جنس» نیست و بلکه «ال عهد» است.

در «آیهٔ مودّت» به فرمانِ خدای جهانیان جل‌جلاله و با امرِ «قُلْ»، خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله باید سخن از رسالت بگوید و اجرِ رسالت و ادای این پاداش. در این آیه، عهدِ دیگری جز وجود مقدّسِ پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود ندارد تا بتوان «ال القربی» را به آن نسبت داد. پس «قربایی» که در این آیه مطرح است، نزدیکترین خویش و خویش مشخصِ خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

خاطرنشان می‌سازد: در این آیه، این «قربی» مستقیماً ـ و مثلاً با عبارتِ «إلاّ المَوَدّةَ فی قُربای» یا «إلاّ المَوَدّةَ فی قُربی محمدٍ» ـ به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده نشده است تا پس از آن، افرادی پیدا شوند که با استنادِ به این عبارت، بتوانند ابولهب و یا ابوسفیان و یا عبّاس و عبّاسیان را در این مجموعه جا بدهند!

وجودِ این «ال» در این جا، ما را با این حقیقت آشنا می‌کند که مقصود از این «قربی»، قربای پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله است، بدون آن که این «قربی»، مستقیماً به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شود.

---

۱ سورهٔ مجادله/۲۲.

یکی دیگر از آیه‌های ساختِ بخاری و همراهانش، به موضوعِ «ساختِ «القربی» برای پیامبر رحمت ﷺ» اختصاص دارد. در روایتی که بخاری آن را از قولِ ابن عباس نقل کرده، ساختِ «القربی» در دو مرحله انجام شده است:

۱- **اظهار این که مقصود از «القربی» در ﴿إِلَّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبَى﴾، «قربی محمّد» است.**

۲- **معرفی تمام قریشیان به عنوانِ «قربی محمّد».**

بخاری چنین آورده است:

«... عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ... : ﴿إِلَّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبَى﴾، قَالَ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: قُرْبَى مُحَمَّدٍ ﷺ. فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا وَلَهُ فِيهِ قَرَابَةٌ. فَنَزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿إِلَّا أَنْ تَصِلُوا قَرَابَةً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾».[1]

«طاووس از ابن عبّاس، در بارهٔ ﴿إِلَّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبَى﴾ نقل می‌کند که او گفت: پس سعید بن جبیر گفت: مقصود، «خویشان نزدیک محمّد ﷺ» است. پس ابن عبّاس گفت: هیچ بطنی از قریش نبود مگر آنکه رسول خدا ﷺ در آن بطن، خویشاوندی داشت. پس از آن، این آیه بر او نازل شد: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا قَرَابَةً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ». (=«مگر آنکه خویشی ما بین من و خودتان را نبُرید»)».

تعداد آیاتی که بخاری و بخاریها ساخته‌اند و آنها را به عنوانِ آیات کتاب خدا معرفی کرده‌اند اما این آیات، در کتاب خدا یافت نمی‌شود، بسیار زیاد است. بسیاری از این آیات نیز ـ همانند همین آیه ـ در موضوعِ «هدمِ القربی» و «هدم اهل البیت ﷺ» ساخته و پرداخته و عرضه شده است!

به هر حال، جماعت غیر امامیه، در خویشاوند سازی برای پیامبر رحمت ﷺ تا آنجا پیش رفته‌اند که در «صحیح ابن حبّان» با این عنوان روبرو می‌شویم: «ذكرُ البيانِ بِأَنَّ بُطونَ قُريشٍ كلَّها هم قَرابةُ المصطفى ﷺ».

ترکیبِ «المودّة فی القربی» (=«مرکز «تمام مودّت» در نزدیکترین خویش پیامبر خدا ﷺ») که در «آیهٔ مودّت» به کار رفته ترکیب ویژه‌ای است که نباید از نگاهِ فهمِ بیشتر، به دور ماند. کاربرد این عبارت، به جای عبارتهایی مانند: «مودّةَ القُربی» (=«مودّتِ» این «قربی»)، «المودّة للقربی» (=«تمام مودّت» برای «این قربی» یا به خاطر آنان») و «المودّة بالقربی» (=«تمام مودّت» به سببِ «این قربی» یا به خودِ آنان»)، حکایت از آن دارد که آنچه مورد درخواست می‌باشد این است که:

« مؤمنان صالح باید نزدیکترین خویشِ پیامبر رحمت ﷺ را که مشخص نیز هست، ظرف و مرکزِ «تمامِ مودّتِ» خودشان قرار دهند».

---

۱ صحیح البخاری (۴/ ۱۷۸).

نگاهی به این ترکیبها در کنار هم، خودش به خوبی و به صورتی کامل، این گویایی را دارد. زمخشری در این باره چنین آورده است:

«فإنْ قلتَ: هَلّا قيلَ: «إلَّا مَوَدَّةَ الْقُربىٰ» أوْ «إلَّا الْمَودَّةَ لِلْقُربىٰ»؟ وما مَعْنىٰ قَوْلِهِ: ﴿إلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾؟ قُلْتُ: جَعَلُوا مَكانًا لِلْمودَّةِ ومَقَرًّا لَها... وتَقْديرُهُ: إلَّا الْمَودَّةَ ثابِتَةً فِي الْقُرْبىٰ ومُتَمَكِّنَةً فيها».[1]

«اگر گفتی: چرا گفته نشده است: «إلاّ مودّةَ القُربى» یا «إلاّ المودَّةَ لِلقُربى». و مفهوم این فرمایش: ﴿إلاّ المودَّةَ فِي القُربى﴾ چیست؟ پاسخ این است: آنان «القربى» را مکانِ «مودّت» و جایگاه استقرارِ آن، قرار دادند. ... و تقدیرش چنین است: مگر «مودّتی» که در «القربى» ثابت است و در آنان به کار می‌رود و جا می‌گیرد».

بدین‌ترتیب و بر پایهٔ «آیهٔ مودّت»:

«پیامبر رحمت ﷺ از سوی خدای جهانیان ﷻ دستور یافته که به مؤمنانِ صالح، اعلام کند که او در ازای رسالت، یا هدایتی که برای آنان آورده تنها یک پاداش را همواره درخواست می‌کند و آن این است که آنان باید «نزدیکترین خویش مشخص او» را مرکزِ «تمام مودّت» خودشان قرار دهند».

با ملاحظهٔ آیاتی که از اجر رسالت پیامبر ﷺ بحث می‌کند، این نتیجهٔ قطعی گرفته می‌شود که:

«پیامبر رحمت ﷺ، از افراد طلب اجر کرده اما او تنها از افرادی این پاداش را طلب کرده است که رسالتش را پذیرفته‌اند».

بر اساس همین آیات، اجر رسالت او دینار و درهم نیست بلکه پاداش رسالتش این است که مؤمنان صالح باید مرکزِ «تمام مودّت» خودشان را در «نزدیکترین خویش مشخص» او قرار دهند.

««نزدیکترین خویش مشخصِ پیامبر رحمت ﷺ» نیز هیچ فردی غیر از حضرت صدّیقهٔ کبری، فاطمهٔ زهرا ﷺ نیست و خویشانِ دیگر، اعم از مولی امیر مؤمنان ﷺ و حضرت امام مجتبی ﷺ و حضرت امام سید الشهداء ﷺ و نیز حضرت زینب ﷺ و حضرت ام کلثوم ﷺ و هم چنین سایر «اهل البیت ﷺ»، همگی از راهِ این خویشی، مشمول این قانون می‌شوند».

---

۱ الکشاف ج۴/۲۱۹.